گزارش

باشگاه یاران مثبت

افقی رو به آینده

دکتر محرز سال هاست که تلاش می کند تا تابوی ایدز در جامعه را تغییر دهد. تابو و انگ اجتماعی دردناکی که روح و روان مبتلایان را قبل از خود بیماری به ورطه نابودی می کشاند.

حالا چند سالی است که به همت او و تیم همراهش باشگاهی تاسیس شده تا مبتلایان به اچ آی وی کنار هم جمع شوند و یاد بگیرند که می توان با این بیماری سال‌ها زندگی کرد و از همه مهم تر اینکه می توان با آگاهی بخشی به راحتی از این بیماری پیشگیری کرد.در حال حاضر بیش از ٦۰۰ نفر عضو این باشگاه اند.

◄ اعضای باشگاه، اطلاعات، منابع و مهارت های کسب شده از طریق برنامه های پیشگیری را در جهت ایمن سازی محلات و اطرافیان خویش به کار می گیرند.

◄ اعضای باشگاه مبنایی برای گسترش فعالیت های ترویجی و حمایت طلبانه در جامعه و نزد تصمیم سازان و برنامه ریزان در سطوح مختلف خواهند بود.

◄ اعضای باشگاه در محیطی توانمندساز، دوستانه، درد آشنا و صمیمی، برای کاهش مشکلات و کسب آرامش معنوی و جسمانی به یکدیگر کمک می کنند.

◄ اعضای باشگاه از طریق جلسات مشاوره، فعالیت های گروهی و ارتباطات فردی، مهارت‌های ضروریی برای کسب آرامش روحی، زندگی طبیعی و کنترل عوارض وجود ویروس در بدن را در خود تقویت می کنند.

◄ اعضای باشگاه در قالب فعالیت های اجتماعی و فرهنگی و بسیج و تجهیز منابع، به تقویت برنامه های مقابله با آسیب های اجتماعی و کنترل اچ آی وی/ایدز اقدام می‌نمایند.

حقوق اعضای باشگاه و افراد مبتلا به ایدز شامل موارد زیر می باشد.

هر شخصی آلوده به ایدز یا بدون آن حق دارد که وضعیت ایدز خودش را محرمانه نگه دارد.

پزشکان نمی توانند وضعیت شخص مبتلا به اچ آی وی را به جامعه، دیگرمبتلایان یا هر کس دیگری آشکار کنند. یک پزشک تنها در صورت ضرورت جهت بهره مندی بیمار از تسهیلات پزشکی می تواند وضعیت ایدز را فاش کند و باید محرمانه بودن اطلاعات رعایت شود.

در محیط کار هیچ مانعی برای شخص آلوده به ایدز برای بازگویی موقعیتش به همکاران یا کارفرما نیست.

در زندگی خصوصی، یک شخص حق دارد انتخاب کند که آیا وضعیت ایدز خود را با والدین، خواهران و برادران دوستان، همسر و غیره در میان بگذارد یانه. این یک انتخاب شخصی درد مورد این مسئله است و هیچ اجبار قانونی برای آشکار کردن آن نیست، ولی باید فرد اطلاعات دقیقی از راه‌های انتقال و پیشگیری داشته و طبق اصول اخلاقی در پیشگیری از انتقال آن به دیگران به ویژه همسر خود کوشا باشد. از این رو همیشه توصیه می شود که رابطه جنسی محافظت شده داشته باشید. تنها خود شخص (مرد یا زن) حق انتخاب دارد که وضعیت ایدز خود را فاش کند یا نه. شما، من، کارفرما، پزشک، کارکنان، هیچ کس حق بر ملا کردن وضعیت ایدز کس دیگر را ندارد. فعالیت هایی از جمله کلاس های آموزشی زبان انگلیسی، کامپیوتر و موسیقی به صورت رایگان برگزار می شود آموزش یوگا و کاهش استرس و مهارت های زندگی نیز از جمله کلاس‌های این مرکز است. همچنین این باشگاه پذیرای بیماران مبتلا می باشد و می توانند در ایام هفته از ساعت ۸ صبح تا ١٤ در این باشگاه به ورزش و تفریح بپردازند و از کلاس ها استفاده نمایند. در حال حاضر تمامی دانشگاه های علوم پزشکی کشور موظف شده اند که کلینیک‌هایی دایر کرده و به این گونه بیماران خدمات‌رسانی کنند. درتهران ۳ مرکز وجود دارد که هر کدام وابسته به یکی از دانشگاه های علوم پزشکی است. کلینیک والفجر: مرکز مشاوره غرب تهران که در بلوار استاد معین، خیابان دستغیب قرار داشته و وابسته به دانشگاه علوم پزشکی ایران است. مرکز مشاوره بیماری‌های رفتاری شمال تهران واقع در مرکز بهداشت شمیرانات میدان قدس که وابسته به دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی است. درمانگاه خون بیمارستان امام خمینی واقع در خیابان باقر خان که وابسته به دانشگاه علوم پزشکی تهران است.■

درنگ

موج مرگ

شمار مبتلایان به ایدز بالا رفته. این را آخرین آمار وزارت بهداشت از شیوع ایدز در ایران تأیید می‌کند. حالا حداقل ۳۰ هزار نفر درگیر این بیماری‌اند؛ آماری که شاید کمتر از یک سوم تا یک‌دهم آمارهای واقعی است و تخمین زده می‌شود!

همه نگران‌اند، از شیوع جنسی ایدز، از موجی که بعد از خون‌های آلوده و اعتیاد تزریقی، موج سوم خوانده می‌شود. حالا نه فقط تشدید موج سوم که انتقال ایدز از راه روابط جنسی محافظت نشده است که بازگشت موج دوم ناشی از اعتیاد تزریقی و سرنگ‌های آلوده هم، خیلی‌ها را نگران کرده. مبتلایان بیشتر در گروه سنی ۲۵ تا ۳٤ساله هستند، سهم زنان هم درحال افزایش است. وزارت بهداشت خیلی زیر بار موج سوم ایدز نمی‌رود. اما همه شواهد حکایت از ورود کشور به این موج دارد؛ موجی که به اعتقاد مینو محرز، رئیس مرکز تحقیقات ایدز ایران با ادامه روندی که بر کشور در زمینه آموزش و پیشگیری از ابتلا حاکم است، احتمال تشدید آن وجود دارد. محرز ۳۰ سالی می‌شود که ایدز و درمان بیماران مبتلا به این بیماری را دغدغه اصلی‌اش کرده. او از تبعات اجتماعی بیماری که در ایران، به‌دلیل انکار خط قرمزهای خودساخته، بی‌توجهی و همکاری نکردن سازمان‌ها و وزارتخانه‌هایی مانند آموزش و پرورش، تبدیل به معضلی اجتماعی شده، حرف می‌زند. مشکل بزرگی که در حال حاضر با آن مواجه هستیم، موج بیماری ایدز است که به طرف تماس جنسی رفته و سکوت رسانه‌ها در این زمینه به جوانان لطمه می‌زند. دکتر محرز می‌گوید: «جوانان با استفاده از مواد محرک که خیلی رایج شده دچار مشکل می‌شوند، من نگران این افزایش بسیار سریع ایدز از طریق تماس جنسی هستم که به چشم خودمان می‌بینیم. ۸۰ درصد مردم جامعه برای اولین بار کلمه ایدز را از تلویزیون شنیده بودند. از همین رو، معتقدیم که رسانه ملی باید بیش از سایر رسانه‌ها به این موضوع ورود کند. خیلی وقت پیش باید این کار انجام می‌شد و البته به نوعی این موضوع در فوق برنامه دانش آموزان ورود پیدا کرد ولی بعدا متوقف شد. برنامه ریزی‌ها برای موضوعاتی مثل ایدز در آموزش و پرورش قائم به فرد است، اگر یک وزیر خوشش نیامد، این موضوع را کنار می‌گذارد و یک وزیر اگر نگرش مثبت به این موضوع داشته باشد، قبول می‌کند واین مسئله است که یک مقداری به برنامه‌های ایدز آسیب می‌زند. فردی که بر مسند کار قرار می‌گیرد، باید یک مقدار راجع به چنین مسائلی با بقیه دستگاه‌ها مشاوره کند. فقط «نه» نباید باشد، چون این مسئله به جوانان لطمه می‌زند. وزارت بهداشت از مدت‌ها قبل در تعامل با وزارت آموزش و پرورش بوده است، متاسفانه هیچ وقت از این تعامل به نتیجه نرسیده‌ایم، چون نگرش منفی و عدم آگاهی از این موضوع در این وزارتخانه وجود دارد و معتقد نیستند که سن یادگیری چنین مسائلی در دنیا و ایران پایین آمده است. وقتی آموزش و اطلاع رسانی در کار نباشد، باید شاهد باشیم که جوانی در ۲۲ سالگی با ابتلا به ایدز به مطب من مراجعه می‌کند. هنوز هیچ گزارش رسمی از

مینو محرز: دغدغه‌های تمام‌نشدنی استاد سخ

اگر دوباره به دنیا بیایم باز ه

■ حمیده طاهری

مینو محرز چهره آشنایی برای جامعه پزشکی است. او بیش از ۵۰ سال است که در زمینه بیماری های عفونی فعالیت می کند. او از اولین کسانی است که نسبت به بیماری ایدز هشدار داد، تحقیقات علمی و پشتکارفوق العاده ای که سبب شد تا تابوهای اجتماعی و اخلاقی این بیماری کم رنگ شود، تلاش هایی که نشان داد باید به این بیماری نگاه واقع بینانه داشت و با نسل جوان به عنوان پرخطرترین گروه مورد تهدید صادقانه و باشجاعت و صریح حرف زد و جامعه را توجیح کرد که تنها راه نجات از این بیماری مهلک آگاهی و پیشگیری است. دکتر محرز را می توان به حق پایه گذار تحقیقات ایدز در ایران دانست.

او در حال حاضر رییس مرکز تحقیقات است و باشگاهی را راه اندازی کرده که بیش از ٦۰۰ بیمار اچ آی وی در کنار هم تمرین زندگی می کنند. خانم دکتر محرز هنوز در آستانه ۷۰ سالگی تمام دغدغه اش سلامتی جوان هایی است که ناآگاهانه به این ویروس مهلک آلوده می‌شوند و او معتقد است که با آگاهی بخشی به مردم می توان این بیماری را کنترل کرد، ویروسی که همچنان بر سمند ناآگاهی ما و کتمان های جاهلانه جامعه می تازد و قربانی می گیرد. پای صحبت‌های دکتر محرز که می‌نشینی در تمام داستان زندگی‌اش ردپای این دغدغه را می‌بینی. او در حال حاضر رئیس مرکز تحقیقات ایدز بیمارستان امام خمینی، قائم مقام انجمن حمایت از بیماریهای عفونی، عضو پیوسته فرهنگستان علوم پزشکی ایران، عضو هیئت ممتحنه بورد و ارزش یابی متخصصین بیماریهای عفونی ایران، سردبیر مجله بیماریهای عفونی و گرمسیری ایران، عضو گروه علوم بهداشتی و تغذیه فرهنگستان علوم پزشکی، عضو کمیته کشور ایدز، عضو کمیته کشوری سل و تب مالت، عضو شورای برنامه ریزی کرسی یونسکو در زمینه آموزش سلامت و عضو گروه تدوین کننده دستورالعمل درمانی (گلاید لاین های) کشوری است.

«۷۰ سال پیش در ۲۹ دی سال ۱۳۲٤ در خیابان منیریه تهران به دنیا آمدم. پدرم سرهنگ نیروی زمینی ارتش و مادرم خانه‌دار بود. دو خواهر و سه برادر هستیم. من در تهران به دنیا آمدم ولی به اقتضای شغل پدرم یکی-دو سال اول زندگی را در کرمان بودیم، بعد تبریز و رضاییه و سپس ازآنجا به تهران برگشتیم، خواهرم ۱۱ ماه از من بزرگ‌تر بودوما مثل دوقلوها باهم بزرگ می‌شدیم، وقتی خواهرم به کلاس اول رفت من هم همراهش می‌رفتم و پایان سال پدرم به مدیر مدرسه پیشنهاد داد که از من هم یک امتحان بگیرند و من با نمره خیلی خوبی قبول شدم و در سن شش‌سالگی رفتم کلاس دوم، بنابراین همیشه یک سال از همسن‌های خودم جلوتر بودم. تحصیلات پنجم ابتدایی به بعد را در تهران گذراندم. اول مدرسه ایتالیایی‌ها که زبان انگلیسی بسیار قوی داشتند و سپس دبیرستان پهلوی رفتم. چون پدرم خیلی به درس خواندن ما اهمیت می‌داد ما همیشه مدرسه‌های خوبی درس خواندیم، در سال ۱۳٤۲ هم دیپلم گرفتم. همان سال کنکور دادم و وارد دانشگاه علوم پزشکی تهران شدم.»

● خودتان علاقه‌مند به درس خواندن بودید یا اصرار خانواده بود؟

پدرم به‌شدت دوست داشت ما درس بخوانیم و ما را تشویق می‌کرد ولی هیچ‌گاه فشار و اصراری روی ما نبود، برای امتحان کلاس اول پدرم فقط به مدرسه پیشنهاد داد که حالا که این‌قدر مشتاقانه سر کلاس می‌آید یک فرصتی به من بدهند و بتوانم امتحان بدهم و من خودم خیلی درس خواندن را دوست داشتم و به‌اجبار و فشار نبود، چیزی که جدیدا در خانواده‌ها زیاد دیده می‌شود که به‌شدت بچه‌ها را تحت‌فشار می‌گذارند که درس بخوانند.

پدرم خیلی علاقه‌مند بود و هرروز از تک تک ما ۵ نفر، درس‌هایمان را می‌پرسید و درجریان جزییات درس‌های ما بود. برای پدر و مادرم درس خواندن و تحصیلات همیشه در اولویت بود، ما یاد گرفته بودیم تنها راه پیشرفت و موفقیت فقط درس خواندن است و همین نگرش بود که باعث شد ما ۵ خواهر و برادر تحصیلات آکادمیک داشته باشیم.

پدرخدابیامرزم همیشه می‌گفت برای درس و ورزش هرچقدرلازم‌باشدهزینه‌می‌کنم‌وهمین‌علاقه به درس خواندن تا همین امروز هم در خانواده‌های ما وجود دارد.

● انتخاب رشته پزشکی علاقه خودتان بود یا پیشنهاد پدر؟

پزشکی را خیلی دوست داشتم. پدرم هیچ‌گاه رشته‌ای را به ما تحمیل نکرد، فقط دوست داشتند ما تحصیلاتمان را ادامه بدهیم و مادر انتخاب رشته کاملاً آزاد بودیم و من خودم پزشکی را دوست داشتم، البته دایی‌ام نیز پزشک بود و به دانشکده پزشکی دانشگاه تهران می‌رفت. پدربزرگ و مادربزرگم کرمانشاه بودند و درنتیجه ایشان با ما زندگی می‌کرد که الگوی خوبی برای من بود.

پدرم با ما خیلی دموکرات رفتار می‌کرد، مثل الآن نبود که متأسفانه پدر و مادرها اصرار عجیبی دارند که بچه‌هایشان یا پزشک شوند یا مهندس و اصلاً علاقه و توانایی بچه‌ها برایشان مهم نیست. به نظر من پزشکی و مهندسی ضریب هوشی خیلی بالایی نمی‌خواهد، بیشتر به پشتکار و تلاش بستگی دارد و بعضی از بچه‌هایی که ضریب هوشی‌های بالا و خاصی دارند شاید برای علوم پایه مناسب‌تر باشند که بتوانند خلاقیت داشته باشند و حتماً نباید به این دو رشته محدودشان کرد.

این انتقادی است که من همیشه به پدر و مادرها دارم که چرا این‌قدر اصرار دارند که بچه‌هایشان پزشک شوند. روزی که دخترم کنکور داشت خیلی از مادرها را دیدم که مضطرب بودند و بیشتر هم می‌گفتند که دوست دارند بچه‌هایشان پزشکی بخوانند، وقتی گفتم که مملکت این‌همه پزشک را می‌خواهد چه‌کار کند و خیلی از پزشکان بیکار مانده‌اند، جوابشان خیلی برایم جالب بود. یکی از مادرها گفت دخترم پزشکی بخواند مهم نیست که بیکار بماند، خوب ببینید این طرز فکر چه فشار روانی و غیرضروری‌ای را به بچه‌ها تحمیل می‌کند، یک نگاه کاملاً خودخواهانه است. ولی خوشبختانه پدر من هیچ‌گاه به ما چیزی را تحمیل نکردند. من رشته پزشکی انتخاب کردم و خواهرم شیمی را انتخاب کرد و پدرم هیچ‌وقت مخالفتی نمی‌کرد. خواهرم از اول دوست داشت برای ادامه تحصیل به امریکا برود و بازهم پدرم مخالفتی نکرد و یکی از برادرهایم و خواهرم رفتند امریکا و هر دو چون درسشان خوب بود با بورسیه درس خواندن و خیلی بار مالی سنگینی برای پدرم به وجود نیاوردند.

من خودم دوست داشتم که رشته‌ای بخوانم که بتوانم برای جامعه مفید باشم. بعد هم که وارد این رشته شدم، هرچه پیش می‌رود با چیزهایی که می‌بینم، مریض‌هایی که ویزیت می‌کنم و کارهایی که انجام می‌دهم، برایم جدید است و تازگی دارد. در پزشکی، زندگی هیچ‌وقت یکنواخت نیست و همیشه یک برنامه جدید می‌بینید. سال ٤۲ وارد دانشکده پزشکی شدم و در سال ٤۹ فارغ‌التحصیل شدم. در آن زمان اولین دوره دستیاری بود و تا قبل از آن Assistant پذیرش می‌کردند. ما جزو گروه اول رزیدنتی بودیم و من رشته عفونی را انتخاب کردم، دلیل آن‌هم این بود که در آن زمان بیماری‌های عفونی خیلی زیاد بود. رشته‌ای بود که اگر خوب تشخیص می‌دادیم و به‌موقع درمان می‌کردیم، مریض کاملاً نجات پیدا می‌کرد. درواقع اثر درمانی و تشخیص و کار کردن روی مریض را می‌دیدیم. بعد از سه سال که دوره تخصصم تمام شد در آن زمان باید به سربازی می‌رفتیم. من به سربازی رفتم و بعدازاینکه مرحله اول سربازی را گذراندم، چون استادیاری‌ام در دانشگاه درست‌شده بود، برای بقیه دوره سربازی منتقل شدم و با لباس سربازی در بخش عفونی بیمارستان کار می‌کردم من ستوان یک بودم و کاملاً سربازی بود که برای خانم‌ها گذاشته بودند. چه پزشک و چه متخصص گروه پزشکی، هیچ‌کدام مستثنی نبودند و حتماً این دوره را به نام خدمات اجتماعی که همان سربازی بود باید می‌گذراندیم. بعداز آن به‌عنوان عضو هیئت‌علمی تا الآن مشغول انجام‌وظیفه هستم.

● یعنی حتی رشته پزشکی را به بچه‌ها پیشنهاد ندادید؟

اصلا اصرار نکردم. دخترمن عاشق طبیعت و حفظ طبیعت و جانوران بود. رشته بیولوژی خواند و بعد به انگلیس رفت و فوق‌لیسانس را در حفظ محیط‌زیست گرفت. اینجا آمد، یک مدت هم کارکرد ولی دید که اینجا هیچ‌کس به محیط‌زیست اهمیت نمی‌دهد. در پروژه‌های بین‌المللی با سازمان‌های مردم‌نهاد خارجی خیلی کارکرد، بعد ازدواج کرد و برای دکترا به استرالیا رفت و آنجا ماند. آنجا بازهم همین رشته را انتخاب کرد و دکترا در حفظ محیط‌زیست و تنوع زیستی گرفت. پسرم در دانشگاه صنعتی شریف متالوژی خواند و برای تخصص به آمریکا رفت و در رشته Electronic Material Science، دکترا گرفت. رشته‌ای که خوانده است حتی در خود آمریکا هم کم است و در ایران اصلا همچنین چیزی نداریم. درنتیجه او هم فعلا در آمریکا ماندگار است. هر دو در رشته‌ای که خواندند، موفق هستند، ولی من خودم اگر دوباره به دنیا بیایم، پزشک می‌شوم گرچه اصلا دلم نمی‌خواست که به بچه‌ها فشار بیاورم و هر چه که دوست داشتند، باید می‌خواندند.

● آرزوی دوران کودکی‌تان را به یاد دارید؟

از وقتی‌که به یاد دارم، دوست داشتم پزشک شوم. یادم هست وقتی بچه بودم و همراه مادرم به مطب دکتر می‌رفتم با چه عشقی به دستش و وسیله‌های معاینه نگاه می‌کردم بعدها هم همیشه به پزشکی فکر می‌کردم که دایی‌ام پزشک بودند الگوی ذهنی من بودند. ولی این عشق و علاقه در بچه‌های من به وجود نیامد و باوجودی که من و همسرم پزشک بودیم ولی هیچ‌وقت به بچه‌ها تحمیل و اجباری نکردیم و بچه‌ها هم که دیدن ما چه‌زندگی سختی داریم، تمایلی به این رشته نداشتند، جوان‌ها خیلی دیگر تمایلی به زندگی‌های سخت ندارند. برعکس نسل ما که اهل تلاش و پشتکار بیشتری بودیم. من به ورزش بچه‌ها خیلی اهمیت می‌دادم و چون خودم ورزشکار بودم و تأثیرش را در زندگی خودم می‌بینم، به بچه‌ها تأکید می‌کردم که حتماً ورزش کنند.

● شما ورزش حرفه‌ای می‌کردید؟

بله. من در تمام طول دانشکده پزشکی جزو تیم والیبال و بسکتبال بودم بعدها هم تنیس که نفر دوم دانشگاه بودم و اسکی را هم خودم کار می‌کردم و تا همین چند سال پیش هم همچنان تنیس بازی می‌کردم.

● ورزش لطمه‌ای به درس خواندن شما نمی‌زد؟

هم درس می‌خواندم هم به‌شدت ورزش می‌کردم و هیچ‌چیزی به‌اندازه ورزش روی روحیه آدم تأثیر مثبت ندارد، به نظر من ورزش به آدم انگیزه و پشتکار می‌دهد. ورزش و درس هیچ منافاتی باهم ندارد.

● چه سالی ازدواج کردید؟

من و همسرم جزو اولین‌های دوره دستیاری بودیم. همسرم هم پزشک و جراح است. ایشان هم استاد دانشگاه علوم پزشکی تهران بودند که الآن بازنشسته شدند. باهم رزیدنت بودیم، ایشان رزیدنت ارشد بود و من عضو کمیته دستیاری بودم. ازآنجا بیشتر باهم همکاری می‌کردیم. سال ۱۳۵۲ ازدواج کردیم و در سال ۵۳ علی پسرم به دنیا آمد. دو، سه هفته بعد از تولد علی، من به سربازی رفتم. خوشبختانه مادرم بود و مراقبت می‌کرد. روحشان شاد باشد، مادرم خیلی زحمت کشید.

● آن موقع مرخصی زایمان نبود؟

مرخصی زایمان داشتیم ولی من حتماً باید به سربازی می‌رفتم. استادیاری من درست‌شده بود، نمی‌توانستم آن را عقب بیندازم و کارم از نظر دانشگاه عقب می‌افتاد. درنتیجه همه کارها را باهم کردم و خدا کمک کرد. فرزند دومم لیلی، سه سال و نیم بعد از علی به دنیا آمد. خب من به لحاظ کارم که در ایدز شروع کرده بودم و خیلی سرم شلوغ بود، همه‌اش نگران بودم که وقت کافی برای بچه‌هایم نمی‌گذارم. این من را خیلی آزار می‌داد. با یک روان‌شناس صحبت کردم، گفت اگر شما وقت مفید بگذاری اشکال ندارد. ولی الآن می‌بینم که دخترم بچه دارد و می‌گوید من نمی‌خواهم کارکنم برای اینکه آن موقع که توکار می‌کردی، من به تو احتیاج داشتم، اما من می‌خواهم دائم در کنار فرزندم باشم و خودم بزرگش کنم. البته چون او خارج از کشور است کمک ندارد ولی ما اینجا کمک زیاد داشتیم. باوجودی که می‌گویند وقت مفید ولی بچه به مادر احتیاج دارد که دائم در خانه باشند و این است که هیچ‌کدام از فرزندان من پزشک نشدند، زیرا زندگی من و پدرشان را می‌دیدند که این‌قدر کار سنگینی است.

● چرا باوجوداینکه موفق بودید و شرایطش را داشتید، به خارج از کشور نرفتید؟

من دوره ایدز را در استرالیا دیدم. بعدازاینکه ایدز اپیدمی شد سازمان جهانی بهداشت از تمام کشورها یک پزشک و یک پرستار را برای آموزش به جاهای خاصی که در این رشته خوب بودند دعوت می‌کرد و یکی از جاهایی که برای آموزش ایدز خیلی خوب بود، استرالیا بود. درنتیجه من در سال ۱۹۹۰ میلادی برای آموزش ایدز به استرالیا رفتم و در سیدنی و ملبورن بودم. مطالب زیادی هم آنجا یاد گرفتم. اما برای زندگی که اصلا فکر نکردم. من رشته‌ای که انتخاب کردم به‌خصوص در رشته عفونی می‌خواستم که به مردم خودم کمک کنم، چون جامعه ما به این رشته احتیاج داشت. خیلی دلم می‌خواست که به مردم خودم خدمت کنم و در آن زمان امتحان ای اس اف جی بود که قبول شدم و امکان پذیرش در دانشگاه آمریکا برایم بود. خواهر و برادرانم هم برای تحصیل به آمریکا رفته بودند ولی من نرفتم. ترجیح دادم که همین‌جا بمانم و تخصص بگیرم. پشیمان نیستم و خوشحالم از اینکه اینجا ماندم.

● بچه‌ها که مقیم خارج‌اند، نوه‌تان را کمتر می‌بینید؟ نوه‌ام را خیلی دوست دارم، راست می‌گویند نوه‌ازبچه‌عزیزتراست. خوشبختانه با این سیستم‌های جدید صوتی و تصویری همدیگر را می‌بینیم و جای شکرش باقی است. هم آن‌ها می‌آیند و هم ما می‌رویم. دخترم یک پسر ۳ ساله به اسم دارا دارد.

● هنوز ورزش می‌کنید؟

بله، الآن فقط تنیس بازی می‌کنم و ورزش‌های سنگین را نمی‌توانم انجام دهم. من وارد دانشکده پزشکی که‌شدم اولین سالی بود که تیم دختران تشکیل می‌شد، قبلش در رشته والیبال و بسکتبال فقط تیم پسران بود. هرروز بعدازظهر و بعد از کلاس‌ها در زمین ورزش دانشگاه تمرین می‌کردیم. در تنیس و اسکی هم که در تیم دانشگاه بودم. من قهرمان دوم تنیس دانشگاه بودم. قهرمان اول هم دوست صمیمی من شهلا چهرازی بود که هر دو دانشکده پزشکی بودیم. از دبیرستان باهم درس می‌خواندیم، باهم وارد دانشکده پزشکی شدیم و باهم دیپلم گرفتیم، او به امریکا رفت و من اینجا ماندم. همان ورزش کردن‌ها باعث شد که این‌قدر بالنگیزه و بالنرژی بمانیم. واقعاً به نظر من ورزش خیلی لازم است. فردی که می‌خواهد به این رشته بیاید باید ورزش کند. من هنوز هم حتی اگر وقت نداشته باشم که بروم تنیس بازی کنم یک پیاده‌روی اول وقت دوروبر خانه می‌روم که برایم انرژی‌زاست. آن موقع خیلی وقت‌ها صبح زود به کوه می‌رفتیم، می‌آمدیم یک دوش می‌گرفتیم و سرکار می‌آمدیم؛ یعنی این کارهایی است که تمام‌روز به آدم انرژی می‌دهد. نمی‌دانم که چه شده بچه‌ها خیلی دنبال این کارها نمی‌روند، به‌خصوص دخترها که امکاناتشان کمتر است و به‌راحتی پسرها نیستند. من این کمبود را در جوانان کاملاً حس می‌کنم درحالی‌که برای روحیه بیشتر کار کردن و پایایی و پویایی لازم است.

● به‌غیراز ورزش کردن چه کارهایی می‌کنید؟

مطالعه می‌کنم، به‌غیراز کتاب‌هایی که مربوط به رشته خودمان است، به کتاب‌های تاریخی علاقه‌دارم و گاهی هم اگر خیلی حوصله داشته باشم بعضی از فیلم‌های ایرانی که فرصت نکردم در سینما ببینم، در تلویزیون می‌بینم. فیلم‌های جدید ایرانی خیلی باکیفیت شده است.

● آشپزی هم می‌کنید؟

بله، آشپزی می‌کنم ولی خیلی دوست ندارم یعنی خیلی عادت ندارم ولی اگر غذا درست کنم خوشمزه است. می‌دانید که آشپزخانه ایرانی بیش از ۲۰۰ نوع غذا دارد ولی من چند تا را بیشتر بلد نیستم و درست می‌کنم. خیلی فرصت نمی‌کنم. گرچه کارهای خانه را خودم می‌کنم. من ۵، ٦ صبح از خواب بیدار می‌شوم و دائم کاردارم تا حدود ۱۰، ۱۱ شب که بخوابم. هیچ‌وقت بیکار نیستم، کارم خیلی سنگین است.

● چه انگیزه‌ای پشت این‌همه تلاش است؟

من می‌بینم که هرکدام از کارهایم را بخواهم کم کنم، نمی‌شود و از همه بیشتر می‌خواهم که کار خصوصی خود را کم کنم، ولی بیماران نمی‌گذارند. این‌قدر می‌آیند و التماس می‌کنند که آدم نمی‌تواند نبیند. الآن متأسفانه بیماری عفونی خیلی زیاد شده است. انگیزه‌ای که من برای کارم دارم بیشتر الآن روی سلامت جوانان و به‌خصوص مسئله ایدز و آسیب‌هایی که الآن جوانان گرفتارش شدند، بیشتر من را وادار می‌کند که کارکنم. کار من هم بیشتر روی این قسمت است. ولی هنوز وقتی یک جوانی مبتلا به HIV می‌آید و در مطب من می‌نشیند، من قلبم می‌ایستد. تحصیل‌کرده با خانواده خوب ولی به او آگاهی ندادند که مثلاً باید از کاندوم در رابطه جنسی استفاده می‌کردی. جزو باهوش‌ترین جوانان این کشور بوده که جز ۲۰۰ نفر اول، قبول و فارغ‌التحصیل شده ولی نمی‌دانسته و تماس جنسی حفاظت نشده داشته است. این را کسی به او یاد نداده است و این برای من خیلی دردناک است. هیچ‌چیز من را جز این حالت خسته نمی‌کند که ببینم به‌سلامت جوانان اهمیت داده نمی‌شود.

● وضعیت جامعه پزشکی، دانشکده‌ها و دانشجویان پزشکی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

زمانی که ما سر کلاس می‌رفتیم، منابع و کتاب‌ها خارجی بود و تعداد کمی کتاب به زبان انگلیسی در فیزیولوژی و آناتومی وارد شده بود، بنابراین بیشتر سر کلاس نکات را یاد می‌گرفتیم. همچنین چیز دیگری جز کتاب، کلاس و کتابخانه و استاد نبود، اما الآن سیستم وسیع اینترنت وجود دارد که واقعاً باعث شده تا جوان‌ها دیگر انگیزه اینکه سر کلاس بنشینند را نداشته باشند. البته من اعتقاد دارم که اساتید باید چیزهایی را درس بدهند که در خطوط

خلاصه گفت‌وگو

● پدرم با ما خیلی دموکرات رفتار می‌کرد، مثل الآن نبود که متأسفانه پدر و مادرها اصرار عجیبی دارند که بچه‌هایشان یا پزشک شوند یا مهندس و اصلاً علاقه و توانایی بچه‌ها برایشان مهم نیست.

● من خودم دوست داشتم که رشته‌ای بخوانم که بتوانم برای جامعه مفید باشم. بعد هم که وارد این رشته شدم، هرچه پیش می‌رود چیزهایی که می‌بینم، مریض‌هایی که ویزیت می‌کنم و کارهایی که انجام می‌دهم برایم جدید است و تازگی دارد.

● هم درس می‌خواندم هم به‌شدت ورزش می‌کردم و هیچ‌چیزی به‌اندازه ورزش روی روحیه آدم تأثیر مثبت ندارد، به نظر من ورزش به آدم انگیزه و پشتکار می‌دهد. ورزش و درس هیچ منافاتی باهم ندارد.

● من رشته‌ای که انتخاب کردم به‌خصوص در رشته عفونی می‌خواستم که به مردم خودم کمک کنم، چون جامعه ما به این رشته احتیاج داشت.